

لذائد نفسانی

یکی از مقالات فارسی [سید جمال الدین] اسد آبادیست که از طرف فاضل محترم [صفات الله اسد آبادی] خواهر زاده او باداره ارمغان رسیده .

چقدر دشوار است بر انسان در این چند روزیکه در این عالم است لذائد نفسانیه خود را بدست آورد . با این عمی و عمش که اوراست - این انسان اگه اگرچه خواهش لذائد بر طبیعت و غریزه آن نهاده شده است و لکن نمیداند که آن لذت در چه چیز است و طیبت عیش در چه یافت میشود - لهذا می بینیم به اشتراك همه انسانها در ماهیت شبهه لذائد در حقیقت طلب راحت عیش هر یکی راهی پیش گرفته اند و هر یکی وسائلی اتخاذ نموده اند این یکی راحت نفس را در جمع و ادخار اموال می پندارد - و آن دیگری در عمارات عالیه و جنائن وسیعہ گمان میکند - و آخری در مناصب رفیعہ و رتب سامیه گمشده خود را جستجو مینماید - و هر یکی از این فرق ثلاثه در رسیدن بمقاصد خود هزارها را در حین سیر خود بحوافر طمع و سناپک شره خود سحوق و مزق مینماید - و اموال هزارها را از برای جمع دراهم و دنائیر نهب و سلب مینماید - و آن بیچاره هارا با چشم گریان و بدن عریان بر روی خاک مذلت وینوائی می نشاند - و از برای بناء عمارت خویش خانه هزارها فقیرها و مسکینها را خراب و دمار میسازد - و از برای رسیدن برتب عالیه هزارها را از مقام خود سرنگون میکند - بجهت شدت حرص از برای رسیدن بمقصود خود هیچگونه از برای این عجزه ها رحم و شفقت نمیکند - و چون بدانجائیکه گمان استحصال لذت و راحت معیشت داشت میرسد مقصد را که لذت و راحت باشد در آنجا نمی یابد - بلکه آلام و اسقام و احزان

و هموم از هر طرف او را چنان فرا میگیرد و دهشت و وحشت بدو چنان احاطه میکنند که بر حالات گذشته خود تحسیر و برعیش فقرا حسد میبرد و خود را علی الدوام در آتش سوزانی چون آتش دوزخ می‌انگارد. اینهمه از آنستکه انسان جاهل است بلذائذ خود و از حرص و طمع کور شده است و نمیتواند که بیندراحت او در چیست - اگر انسان غور نماید خواهد دانست که لذت او در لذت دیگران است و راحت او بر راحت اهل مملکت بسته شده است - البته در آنوقت میتواند که بمقصد اصلی خود فائز گردد. بیان آن این است که بلا یابی که از برای انسان میآید و این اضطرابها که از برای او حاصل میشود همه ناشی از سائر انسانهاست و سائر انسانها سعی در سلب راحت آن مینمایند و هزارها مصائب و بلاها از برای او آماده و مهیا میسازند. و این همه از برای این است که میخواست خودش محتص بدان راحت و لذت بشود - و اگر در استحصال و راحت خود ملاحظه راحت دیگران را هم میکرد سایر انسانها بجای مضاد معین او میشدند - البته آنکس که خانه عالی از برای خود بسازد بسبب هدم هزارها خانه صاحب آن خانه ها همیشه اوقات بر عداوت او کمر بسته چه جهراً و چه خفیه چه بحیله چه سرقت در هدم خانه آن میکوشند و عیش را بر صاحب آن عداوت عالیه تلخ نموده هر روز اندوه نوی از برای او مهیا میسازند - و همچنین آنکه بر راه های باطن و سلب اموال دیگران بجمع دراهم و دنائیر سعی میکند چگونه میشود که از دست دیگران ضرر آنها ایمن گردد و آنکه بسبب انداختن هزارها از مقامهای خود بپایه رسیدن است چگونه ممکن است که در میان این دشمن های عنید جان سلامت برد - این است که هیچیک از انسانها در راه هائیکه از برای خود اتخاذ نموده اند بطور حقیقی خود که راحت خالصه و لذت صرفه باشد نمیرسد - و اگر هم فرض کنیم که از کید اعدای خود که بر آنها ظلم نموده است در امن باشد این

وحین وزاری آنها که علی‌الدوام بگوش او میرسد مسرت را از او سلب خواهد کرد و شادمانی را از دل او خواهد زدود - و هیئت محزنه آنها و لباسهای پاره پاره ایشان و صورتهای پراکنده آنها و خانه های ویران ایشان که هر ساعتی و هر آنی در مد نظر اوست آتش اندوه و غم در کانون دل او افروخته خواهد نمود چه لذت است در قصر عالی که در مملکت خرابی واقع شده باشد و چه حسنی از برای آن شهر خواهد بود بواسطه یک دو عمارت عالیه و چسبان از برای صاحب آن قصور شاهقه لذتی حاصل شود - نه آن بعینه چون و ساه اطلس است بر جامه کهنه کرباس و چه بهجت دست خواهد داد از برای اصحاب رتب عالیّه که در اطراف او بجز جماعتی فقرا و صعالیک و ژنده پوشان نباشند - چونکه فخر در رتب در میان همسران خواهد بود - و چه لذتی در دراهم مکنوزه خواهد بود که تمتعی از آن نتواند برگیرد - و چگونه آن اقمه گوارا خواهد شد که بگوش خورنده - این هزارها گرسنه در هر آنی برسد - بلی راحت و لذت از برای انسان در آن مملکتی حاصل خواهد شد که تناسب تامه در میانه جمیع طبقات مردم باشد در همه چیز والسلام

§ فردوسی §

نقل از یک سفینه کهن و سال گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بخردگی زدن مادر و پدر که بدان
 پروزگار جوانی غم معیشت جفت
 بکهای اندر پیری پیری اندر مرگت
 بکودکی زدن هر معلمی که بخوان
 گه از جفا بجفا و گه از فغان بفغان
 سزای آنکه جهان خواهد و بقای جهان

ایضاً |

شبی در برش گر بر آسودمی
 جمال تو گر زانکه من دارمی
 به بیچارگان رحمت آوردمی
 سر از فخر بر آسمان سودمی
 بجای تو گر زانکه من بودمی
 بدرماندگان بر پیشودمی